

شهرنشینی در موقعیت مرزی:
تحول حیات شهری در دربند دوره اسلامی با تکیه بر سهم عامل
کوچ‌نشین

جواد مرشدلو^{۱*}

(دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۱ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷)

چکیده

در این مقاله، شهرنشینی در شمال قفقاز به مثابه یک مؤلفه مهم حیات اجتماعی در پیوند با موقعیت جغرافیایی و یک عامل ساختاری بومی یعنی «کوچ‌نشینی» بررسی شده است. کانون تمرکز آن، شهر تاریخی دربند و مقطع تاریخی مطالعه، دوره اسلامی با تمرکز بر سده‌های یازدهم/هفدهم و دوازدهم/هجدهم است. مسئله محوری پژوهش ناظر بر واکاوی علل و عواملی است که مانع از تکوین یک شهرنشینی پررونق، پایدار و واجد هم‌بستگی اجتماعی در این مکان شد. مدعای پژوهش آن است که موقعیت راهبردی دربند در مرز ایران و دشت قیباق، زمینه‌ای برای اعمال اقتدار دولت در قالب سیاست‌های مرزبانی و تکوین یک جامعه شهری در مقیاس محدود فراهم می‌کرد. هم‌زمان، دسترسی دربند به دریای خزر و تجارت چشمگیر آن، زمینه‌ساز شکل‌گیری یک شهرنشینی محدود اما پایدار در این مکان شد. با وجود این، تجمع و گونه‌گونی کم‌مانند نیروهای کوچ‌نشین در داغستان و ظرفیتی که در این ناحیه برای اعمال نفوذ دولت‌های رقیب و ایجاد ناامنی وجود داشت، مانع از توسعه این شهرنشینی بود. تبیین رابطه موقعیت جغرافیایی، سیاست‌های مرزبانی و سهم نیروهای

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

تمرکزگرایز در فرسایش حیات شهری هدف اصلی این تحقیق است که با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و رهیافت تبیین علی به آن پرداخته می‌شود. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که بین موقعیت مرزی دربند و شکل‌گیری و تحول حیات شهری آن در گذار تاریخ می‌توان رابطه معناداری را تشخیص داد. در این زمینه، عامل تجارت چونان پویه‌ای ایجابی و نیروهای کوچ‌نشین همچون عاملی فرساینده سهم تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: دربند، داغستان، شهرنشینی، قفقاز، کوچ‌نشینی.

مقدمه

در آستانه سده نوزدهم/ سیزدهم و تسلط روسیه تزاری بر قفقاز، سیمای شهری این سرزمین، به‌ویژه ولایات ایرانی آن سخت فرسوده بود. جز تفلیس، پایتخت شاه‌نشین کاخ‌وکارتیل که شهری کهن با جمعیت چشمگیر به‌شمار می‌آمد و ایروان که در سایه امنیت نسبی و سوداگری آرامنه از یک حیات اجتماعی و اقتصادی نیم‌بند برخوردار بود، کم‌تر نقطه دیگری سیمای یک شهر معیار داشت. اگر روزگاری رونق اجتماعی و شکوفایی فرهنگی بردعه، شماخی، گنجه و دربند برای سیاحان جلب‌نظر می‌کرد، در نیمه دوم سده دوازدهم و ربع نخست سده سیزدهم هجری، از برخی شهرها مانند بردعه و شاپوران جز نامی در صفحات تاریخ و ویرانه‌هایی حسرت‌برانگیز برجای نمانده بود و شهرهای دیگر مانند شماخی، گنجه، باکو و دربند که روزگاری آوازه درانداخته بودند، در این زمان به یک ارگ‌شهر کوچک با جمعیتی ناچیز فروکاسته شده بودند. سرنوشت اکثر این شهرها و ساکنان آن‌ها در دست خان حاکم یا تقدیر بود. وانگهی، ظهور، توسعه یا حتی متروک شدن این شهرها گاه از فرمان فلان خان و فلان شاه تبعیت می‌کرد و این مسئله را شاید بتوان یکی از جلوه‌های غریب حیات اجتماعی در قفقاز این دوره دانست. این شاخصه حیات اجتماعی در قفقاز خود با پدیده دیگری

پیوند داشت که همان غلبه عنصر کوچ‌نشین و ساختار اجتماعی طایفه‌ای بر ساختارهای اجتماعی یکجانشین اعم از روستا و شهر بود. در پژوهش حاضر این جلوه مسئله‌مند از حیات اجتماعی قفقاز در پیوند با زمینه بومی محوریّت یافته است. هدف آن است که عوامل مؤثر در زوال حیات شهری این منطقه و پیامدهای آن بررسی شود. به این منظور، یک کانون شهری دیرپا و پایدار در منتهی‌الیه شمالی مرزهای تاریخی ایران و دامنه جنوب شرقی رشته البرزکوه قفقاز انتخاب شده است. دربند که آن را یکی از کهن‌ترین شهرهای جهان می‌شناسند، در تاریخ دیرپای خود شاهد فراز و فرودهای زیادی بود، اما همواره یک هسته حیات شهری در آن حفظ شد. در این پژوهش با تمرکز بر تاریخ شهری دربند و اتخاذ یک رهیافت تعلیلی-تبیینی، تلاش می‌شود عوامل دخیل در فرسایش شهرنشینی این شهر کهن و در عین حال، پایداری هسته محدود شهرنشین آن برجسته شود. شواهدی که در منابع سفرنامه‌ای و بررسی‌های آماری درباره سیمای کالبدی، جمعیت و حیات اجتماعی و اقتصادی دربند آمده، مهم‌ترین دست‌مایه این پژوهش است که درون زمینه تاریخی موضوع و در پیوند با عوامل امنیت، سیاست و تجارت پردازش و تحلیل می‌شود.

بیان مسئله

شهرنشینی مقوله مهمی در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی است. شهرها کانون تمدن به‌شمار می‌آیند و با جذب مازاد تولید کشاورزی و فرآورده‌های دامی، جمعیت مهاجر و فراهم آوردن بستر مساعد برای دادوستد، پیشه‌وری و صنعت‌گری زمینه شکوفایی فرهنگی آن را در قالب ادبیات، علم و فن، هنر و معماری فراهم می‌آورند. درواقع، شهر یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشر در تاریخ شناخته می‌شود که آنچه به

عنوان «تمدن» می‌شناسیم بر بستر آن شکل گرفته و شکوفا شده است (Caves, 2005, pp. 99-100). به لحاظ سیاسی، شهرها در گذار تاریخ مرکز تجمع نخبگان و کانون شکل‌گیری و جهت‌دهی سیاست بوده‌اند. در یونان باستان، «پولیس» جایی بود که امکان و مجال رایزنی و گفت‌وگو درباره «سیاست مدن» فراهم می‌شد و در ایران همان روزگار، شهرها مکان استقرار هسته اصلی نخبگان حاکم و انباشت قدرت بودند. وانگهی، نخبگان فرهنگی که سهم محوری در شکل‌دهی ایدئولوژی‌های مشروعیت بخش اقتدار و معنابخشی به آن دارند، در فضای شهری مجال رشد و بالندگی داشته‌اند. باین حال، همواره تفاوت‌های اساسی در کالبد و الگوی ساخت شهرها و کیفیت جامعه شهرنشین در کار بوده است. این تفاوت‌ها خود برآیند مجموعه‌ای از عوامل جغرافیایی، محیطی، سیاسی، معیشتی و فرهنگی است. از این منظر، دشوار بتوان به تعریف فراگیر و عامی از مقوله شهر دست یافت. حتی در یک سرزمین و کشور معین نیز با گونه‌ها و جلوه‌های متمایزی از شهر سروکار داریم. در ایران، شهرنشینی پیشینه دیرینی دارد و مطالعات این حوزه نیز نسبتاً چشمگیر است.^۱ باین حال، بیشتر این پژوهش‌ها بر شهرهایی متمرکز بوده است که در فلات مرکزی ایران شکل گرفته و شکوفا شده‌اند. از این رو، نتایج و دستاوردهای آن‌ها را لزوماً نمی‌توان به دیگر نقاط تعمیم داد.

قفقاز یکی از حوزه‌هایی است که مسئله شهرنشینی در آن کم‌تر برای پژوهشگران ایرانی جلب توجه کرده است. این درحالی است که پیشینه شهرنشینی در این حوزه را تا دوره باستان می‌توان رصد کرد و نظام‌های سیاسی ایران باستان سهم محوری در شکل‌گیری شهرنشینی در این حوزه داشته‌اند. از سوی دیگر، شرق قفقاز که تا دوره معاصر بخشی از قلمرو تاریخی ایران و حیطه فرهنگ ایرانی شناخته می‌شد، دست‌کم

تا دوره معاصر، به ندرت شاهد یک شهرنشینی پایدار و شکوفان بوده است. این جلوه از حیات شهری قفقاز در سده های منتهی به اشغال این سرزمین توسط روسیه تزاری جلوه آشکارتری به خود پذیرفت و فرسایش حیات شهری را می توان یک عامل مؤثر در تسلط به نسبت آسان روس ها بر این سرزمین دانست. در پژوهش های مرتبط با این حوزه که با رویکرد تاریخ اجتماعی اما با رهیافت ماتریالیسم تاریخی و خوانش مارکسیستی - لنینیستی از آن انجام شده است، اهتمام عمده نویسندگان متوجه تبیین تحولات تاریخی بر محور مناسبات زمین داری، صورت بندی «فئودالیسم» و دوگانه «ارباب و رعیت» بوده است.^۲ تبیینی که بیشتر با الگوی گذار اجتماعی در بستر اروپایی و تا اندازه ای روسیه تزاری سازگار بوده است. غفلت عمده این پژوهش ها، نادیده گرفتن یا کم اهمیت انگاشتن سهم یک عامل مهم محیطی یعنی «نیروهای کوچ نشین» در شکل گیری و دگرگونی الگوهای زیست اجتماعی یا نظام های اقتدار است. عاملی که در حوزه قفقاز، همواره سهم تعیین کننده و معناداری در این زمینه داشته است. این غفلت به طور طبیعی مانع از نیل به دریافتی درست و ژرف از روند تحول تاریخی جوامع شهری در این حوزه بوده است.

محوریت دربند در این پژوهش ناظر بر موقعیت ممتاز این شهر در منتهی الیه شمالی مرز ایران و دشت قباچاق، دیرینگی حیات شهری آن و منطق تأسیس آن به مثابه یک پادگان مرزی در برابر نیروهای دشت نشین شمالی در عین بهره مندی از «تجارت» به مثابه پویه اصلی حیات شهری است. به نظر می رسد، واریسی تحول حیات شهری دربند در پیوند با موقعیت مرزی آن و سیاست های دولت ها در جهت حفظ این نقطه راهبردی در کنار نقش آفرینی نیروهای کوچ نشین می تواند ما را به درک ژرف تری از

سرشت شهرنشینی در قفقاز و عوامل دخیل در فرسایش آن در وضعیت پیشامدرن
رهنمون سازد.

چشم‌انداز تاریخی

براساس شواهد تاریخی و باستان‌شناسی، ظهور شهرنشینی در شرق قفقاز یا همان شیروان و اران تاریخی در مقایسه با فلات مرکزی ایران و حوزه ماوراءالنهر، دیرتر اتفاق افتاده است. هرودت که قدیم‌ترین گزارش یونانی را از وضعیت آلبانیای قفقاز (اران بعدی) به‌دست داده، صرفاً به‌نام اقوام صحرائشین این سرزمین اشاره کرده است که در روزگار وی باج‌گزار دولت هخامنشی بودند (Herodotus, 1975, vol.11/pp. 121-125).^۳ استرابو نیز در گزارش به‌نسبت مفصل خود درباره این سرزمین از آلبانیایی‌ها و دیگر اقوام بومی آن به‌عنوان مردمی یاد کرده است که «گرایش به زندگی شبانی» داشتند (Strabo, 1965, vol.V/p. 225). از سده یکم میلادی به بعد، به واسطه لشکرکشی مشهور پومپی (۱۰۶-۴۸ ق.م.)، سردار نامدار رومی، منابع یونانی اطلاعات بیشتری درباره وضعیت این سرزمین‌ها به‌دست داده‌اند. طبق همین اطلاعات، دست‌کم تا سده ششم میلادی هنوز شهرنشینی قابل‌اعتنایی در حوزه ماورای ارس ظهور نکرده بود. بااین‌حال، بطلمیوس و پلینی در سده چهارم میلادی ضمن گفت‌وگو از سرزمین آلبانیا که مختصات جغرافیایی آن کمابیش با اران دوره اسلامی مطابقت دارد (رضا، ۱۳۸۶، صص. ۹۱-۱۱۵)، از چند شهر کوچک در این سرزمین ازجمله «قَبْلَه» (Capula) یاد کرده‌اند (Pliny, 1855, vol.vi/ pp. 19-20). در منابع متأخر یونانی و لاتین مانند آثار پروکوپئوس و پولیبیوس نیز به تسلط ایران بر دروازه‌های کاسپین^۴ اشاره شده است (Procopius, 1856, vol.I/p. 81)، اما اشاره معین و راه‌گشایی به وضعیت شهرنشینی در این حوزه در اواخر حیات سلسله ساسانی نیامده است. نویسندگان شهرستان‌های

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

/یرانشهر نیز اشاره معناداری به شهر در شمال ارس ندارد (دریایی، ۱۳۸۸، صص. ۳۷-۴۲).

در مقابل، منابع متقدم دوره اسلامی از شهرنشینی شکوفایی در قفقاز دوره متأخر ساسانی حکایت دارند. طبق این گزارش‌ها سیاست‌های کشورداری و مرزبانی دولت ساسانی، به‌ویژه در دوره زمامداری قباد (۴۸۸-۴۹۶؛ ۴۹۹-۵۳۱ م) و خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) نقش مهمی در توسعه شهرنشینی در قفقاز داشت. طبق گزارش بلاذری، قباد ساسانی پس از لشکرکشی به شیروان برای مقابله با تهاجم خزرها چند شهر را در آن دیار بنیاد نهاد (بلاذری، ۱۳۱۹، ص. ۲۰۲).^۵ طبق همین روایت‌ها انوشیروان، دیگر پادشاه ساسانی شهرهای شابران و دربند (باب‌الابواب) را در آن سامان بنا نهاد. این روایت‌ها در برخی دیگر از منابع اسلامی متقدم نیز کمابیش تکرار (ابن‌خردادبه، ۱۹۲۷، صص. ۱۲۲-۱۲۳) و از رهگذر «دربندنامه»ها می‌دانیم که تا روزگار اخیر نیز در حافظه جمعی مردم شمال قفقاز حفظ شده است.^۶ درمجموع، منابع جغرافیایی این دوره از دربند (باب‌الابواب)، شاپوران (شابران)، باکو (باکویه)، شمکور، شکی، شماخی، بیلقان، بردعه، گنجه، قبله و ورثان به‌عنوان کانون‌های اصلی حیات شهری در ماورای ارس یاد کرده‌اند.^۷

گزارش منابع از سیمای شهرهای اران و شیروان در سده‌های سوم و چهارم هجری از تداوم رونق و توسعه شهرنشینی در این سرزمین‌ها حکایت دارد. طبق گزارش مقدسی، بردعه در آستانه سده چهارم/دهم بزرگ‌ترین کانون شهری اران بود؛ شهری بزرگ و چهارگوش که بر دشتی هموار قرار گرفته بود، با بارویی استوار، بازارهای تودرتو و مسجد جامعی که پشت بازار قرار گرفته بود. به تعبیر وی، بردعه در حکم «بغداد» آن اقلیم بود (مقدسی، ۱۸۷۷، ص. ۳۷۵). ابن‌حوقل که در نیمه سده

چهارم/دهم از بردعه دیدار کرده بود و توصیف رسایی از سیمای آن به‌دست داده است، آن شهر را بزرگ‌ترین شهر اران و بسیار کهن توصیف می‌کند که نزدیک به یک فرسخ طول و کم‌تر از آن عرض داشت. به نوشته وی، در فاصله عراق و طبرستان پس از ری و اصفهان شهری بزرگ‌تر، سرسبزتر و آبادتر از بردعه نبود و آن شهر بازار، مهمان‌سرا، کاروان‌سرا، حمام، دارایی و تجارت پررونقی داشت (ابن حوقل، ۱۹۳۹، ج. ۲/ ۳۳۷). این شهر آباد، در آغاز سده چهارم/دهم، چند نوبت آماج شیخون روس‌ها واقع شد (ابن مسکویه، ۱۳۸۰، ج. ۶/ ۹۴-۹۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج. ۷/ صص ۱۸۲-۱۸۴). باوجوداین، به نوشته ابن حوقل، بردعه پس از تهاجم جماعت روس هنوز آباد و در غایت نظم و انتظام بود (ابن حوقل، ۱۹۳۹، ج. ۲/ ص. ۳۳۹). در مقایسه با بردعه که در این روزگار کرسی اران و بزرگ‌ترین شهر آن ناحیه به‌شمار می‌آمد، دربند باب‌الابواب که از اواخر دوره ساسانی و به واسطه موقعیت راهبردی و البته تجاری آن، در مرز ایران و خزرستان روی در آبادی نهاده بود، با ابعادی بزرگ‌تر از اردبیل آن روزگار، بزرگ‌ترین شهر شیروان بود. وصفی که یاقوت حموی در آغاز سده هفتم/سیزدهم از این شهر به دست داده است آن را یک کانون تجاری پررونق معرفی می‌کند:

باب‌الابواب (دربند شیروان)، بزرگ‌تر از اردبیل است و حدود دو میل در دو میل مساحت دارد، کشت و زرع آن بسیار و میوه‌اش اندک است و از اطراف به آنجا حمل می‌شود. پیرامون شهر را حصار از سنگ فراگرفته که از دامنه کوه کشیده شده است. از کوه‌های آن به ممالک مسلمانان راهی نیست ... به‌واسطه طولانی بودن دیوار حصار، قطعه‌ای از بارو همچون دماغه‌ای به سوی دریا کشیده شده است تا از نزدیک شدن کشتی‌ها به آن پیش‌گیری کند و این بنا بسیار استوار است و انوشیروان آن را ساخته است ... این شهر یکی از ثغور بزرگ و عظیم است ... این شهر، لنگرگاه دریای خزر است که مردمان خزر و سریر و سندان و خیزان و

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

گُرج و رقلان و زیرکران و غُمیک از شمال و مردم جُرجان و طبرستان و دیلم و جبل در آن جمع می‌شوند (یاقوت حموی، ۱۸۶۶، ج. ۱/ص. ۳۰۳).

موقعیت راهبردی دربند در دورهٔ متقدم اسلامی نیز برقرار بود و این مکان «نغر»ی مهم در برابر تهاجم خزرها و دیگر اقوام کافر به «دارالاسلام» به‌شمار می‌رفت. در کنار این دو شهر اصلی اران و شیروان، گنجه و شماخی دو کانون شهری دیگر بود که در سده‌های بعد شکوفا شدند. هر دو شهر در خلال چند سده‌ای که تا ظهور مغولان به طول انجامید، کرسی سلسله‌های محلی یعنی شیروانشاهان و شدادیان بودند و به این مناسبت توسعهٔ کالبدی، جمعیتی و فرهنگی چشمگیری را تجربه کردند (مینورسکی، ۱۳۸۷، صص. ۲۰-۳۳؛ Barthold, 1991, pp. 975-976). شاهد این ادعا درخشش ویژهٔ شیروان و گنجه در سده‌های پنجم/ یازدهم و ششم/ دوازدهم است که خاقانی، فلکی، نظامی، ابوالعلائی گنجوی و بسیار شاعر و ادیب برجسته دیگر از آن برخاستند.^۸ در این مقطع، دربند در کنار باکو کانون اصلی ارتباطات دریایی در قلمرو شیروانشاهان بود که تجارت شیروان با کرانه‌های جنوبی، شمالی و شرقی دریای خزر را میانجیگری می‌کرد. اگر بخواهیم نموداری ترسیم کنیم که سیر تحول شهرنشینی در جنوب قفقاز را تا پیش از ظهور صفویان نشان دهد، سدهٔ ششم/ دوازدهم را باید نقطهٔ اوج آن دانست. بررسی روند تحولات بعدی نشان می‌دهد که اختر شهرنشینی در این حوزه در فاصلهٔ نیمهٔ سدهٔ ششم تا دوازدهم هجری به‌واسطهٔ یک رشته به‌نسبت پیوسته از جنگ و تاراج و لشکرکشی روی در محاق نهاد. با اینکه در منابع پیش از این دوره نیز به‌کرات از جنگ‌وستیزهای پراکندهٔ حکام محلی شیروان، شکی، گنجه و گرجستان سخن رفته (مینورسکی، ۱۳۸۷، صص. ۱۵-۳۳؛ همو، ۱۳۷۵، صص. ۵۳-۸۹؛ KT, 2012, pp. 149-157)، گویا ظهور سلجوقیان و به دنبال آن، سرازیر شدن قبایل و طوایف غُز به

سرزمین‌های شمال غربی، نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی این بخش از جغرافیای تاریخی ایران زمین بود. لشکرکشی سلاطین متأخر سلجوقی به اران و تسلط ایشان بر گنجه، و مهم‌تر از این‌ها، جنگ‌وستی‌های پیوسته و فرساینده اتابکان آذربایجان با شاهان شیروان و گرجستان و سپس، لشکرکشی و تاراج‌گری جلال‌الدین خوارزمشاه و نیروهای کوچ‌نشین تابع وی در خلال دهه ۶۳۰ هجری، همه سهم معینی در فرسایش حیات شهری و فراهم آمدن زمینه زوال شهرنشینی در قفقاز این روزگار داشت (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۸۲-۸۳). باوجوداین، در این خطه نیز تاخت‌وتاز مغولان بود که ضربه جدی به شهرنشینی وارد آورد (نسوی، ۱۳۸۴، ص. ۱۴۰، ۱۹۲؛ Brosset, 1849, pp. 493-494, 513; Barthold, 1991, p. 975). گزارش مبسوط ابن‌اثیر از یورش تاتارها به شماخی و دربند و قتل‌عام مردم این شهرها نمونه‌ای رسا از شدت و گستره این ضربه است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج. ۱۰/ص. ۴۱۶). گذشته از این، موقعیت آسیب‌پذیر دربند در میانه دشت قباچاق و ایران از سویی و بستر جغرافیایی مساعد آن برای جذب قبایل صحراگرد ترک و تاتار از سوی دیگر، این شهر را در عصر مغول و تیموری به آوردگاه نیروهای رقیب تبدیل کرد. تهاجم برکه، خان اردوی زرین به شیروان از مسیر دربند و رویارویی او با آباخان در سال ۶۶۴ هجری فقط یکی از این تهاجمات و رویارویی‌های هرازگاه بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، ج. ۲/صص. ۱۰۶۱-۱۰۶۳). این روند فرساینده در سده بعد، در دوره تیمور و جانشینان وی نیز ادامه یافت (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج. ۴/ص. ۷۰۵).^۹

با همه این‌ها، شواهد معتبری از تداوم حیات شهری در شیروان این روزگار حکایت دارد؛ پایداری حکومت محلی شیروانشاهان خود شاهدی بر این واقعیت و عامل محوری در این زمینه بود. شیروانشاهان افزون بر اینکه توانستند هسته اصلی حیات

شهرنشینی در موقعیت مرزی:..... جواد مرشدلو

شهری را در قلمرو خود حفظ کنند، در دو سده منتهی به ظهور صفویان زمینه رونق دوباره شهرنشینی در این خطه را فراهم آوردند (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۰۴-۱۰۷). آفانسی نیکیتین، بازرگان ماجراجوی روس در نیمه دوم سده هشتم/چهاردهم از دربند، باکو و شماخی دیدار کوتاهی داشت، اما در گزارش بسیار مختصری که برجای گذاشته، فراتر از اشاره‌های کلی مطلبی به دست نداده است (Nikitin, 1958, p. 13). اما خوشبختانه، نزدیک به همین زمان، چند بازرگان ونیزی، در مسیر سفر خود به روسیه از طریق قفقاز و دریای خزر، از دربند دیدار کردند و گزارش‌های مفصل‌تری از وضعیت عمومی این شهر و حیات اجتماعی آن برجای گذاشتند. طبق این گزارش‌ها، دربند در آستانه سده دهم/شانزدهم یک بار دیگر در مسیر رونق و شکوفایی حیات شهری قرار گرفته بود هرچند که این رونق با روزگار طلایی این شهر قابل قیاس نبود و شاهد آن «لنگرهای ۸۵۰ پرسی بود که در دکانی در دربند وجود داشت و از ورود کشتی‌های بزرگ تجاری به این بندر در گذشته حکایت داشت. در زمان دیدار ونیزی‌ها یعنی اواخر سده نهم/پانزدهم و اوایل سده دهم/شانزدهم وزن این لنگرها بین ۱۴۰ تا ۲۵۰ پیس^{۱۰} بود (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۸، ۳۴۲؛ Barbaro & Contarini, 1873, pp. 90-91).^{۱۱} دربند در این روزگار، شهری بزرگ و استوار با «پنج دیوار بزرگ و خوش ساخت» بود که تنها گذرگاه ورود به دشت قباچاق و شمال قفقاز به‌شمار می‌رفت. پهنایش یک میل و درازایش سه میل بود، بخشی از شهر که مشرف به دریا بود پاک ویران شده و ارگ شهر که در قسمت مرتفع قرار داشت «دژی ناگشودنی» بود (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۷، ۲۶۰، ۳۴۲، ۴۲۹).

احیای نظم باستانی و بازگشت موقعیت مرزبانی

ظهور صفویان در عرصه سیاسی و تسلط آنان بر گستره فلات ایران در آغاز سده دهم/شانزدهم، نتایج فوری و معینی برای حیات اجتماعی سرزمین قفقاز داشت. از منظر ژئوپلیتیک، صفویان به مثابه یک دولت مقتدر و نیمه متمرکز، نظم سیاسی و اداری متفاوتی را ایجاد کردند که تا حد زیادی به وضعیت پیش از اسلام شباهت داشت. نگاه راهبردی دولت صفوی به قفقاز یادآور سیاست‌های دولت‌های فراگیر هخامنشی و ساسانی در قبال این منطقه بود (رضا، ۱۳۸۶، صص. ۳۲۱-۳۸۶؛ KT, 2012, pp. 41-44). با وجود این، نسبت صفویان با قفقاز در مقایسه با دولت‌های مذکور واجد تمایزهای معینی بود. شیوخ صفوی توجه ویژه‌ای به قفقاز داشتند و این سرزمین خاستگاه قدرت سیاسی آنان بود. طبق روایت حیاتی تبریزی از پیشینه تکاپوهای تبلیغی و سیاسی شیخ حیدر و شاه اسماعیل یکم، شیروان کانون اصلی این تکاپوها و شماخی و دربند از نخستین اهداف لشکرکشی و فتح شاهان نخست صفوی بود (Hayati Tabrizi, 2019, pp. 133-136, 163-179, 238-260).^{۱۲} وانگهی، موقعیت راهبردی قفقاز در میانه ایران و عثمانی و ظرفیت آن برای جایگزینی مسیر تجارت با غرب در کنار منابع فراوان و متنوع طبیعی و انسانی عوامل دیگری بود که شاهان صفوی را به اتخاذ تدابیر راهبردی در قبال این حوزه برمی‌انگیخت. این نگاه راهبردی تأثیرات معینی بر سرنوشت دربند داشت که پل دیرین ارتباطات ایران و دشت قبیچاق قلمداد می‌شد.

حیات شهری دربند در دوره صفوی را می‌توان در دو مقطع متمایز بررسی کرد: مقطع نخست از تکاپوی شیخ حیدر و شاهان نخست صفوی برای تسلط بر دربند تا انعقاد عهدنامه زهاب در ۱۰۴۹/۱۶۳۹.^{۱۳} در این مقطع شیروان و به‌ویژه، دربند به میدان رقابت صفویان و عثمانی تبدیل و چند بار میان دو قدرت دست به دست شد. در مرحله نهایی این رویارویی، مصطفی‌پاشا، سردار عثمانی با حمایت خان تاتار قریم

(کریمه) و نیروهای لزگی، دربند را در ۱۵۷۸/۹۸۶ تصرف کردند و سلطان مراد سوم، محمودپاشا را به حکومت این شهر گماشت. این دوره فترت تا ۱۶۰۷/۱۰۱۵ ادامه یافت تا اینکه در این سال شاه عباس یکم دربند را از سیطره عثمانی رها کرد و دو دهه بعد با انعقاد عهدنامه زهاب، دربند بار دیگر به عنوان بخشی از قلمرو سیاسی ایران به رسمیت شناخته شد. طبعاً این رقابت نتایج فرساینده‌ای برای حیات شهری دربند داشت که جزئیات آن در روایت تاریخ‌نگاران جلوه چندانی نیافته، اما در برخی سفرنامه‌ها به آن اشاره شده است (اولیاچلی، ۱۳۱۴، ج. ۲/ ۱۶۷؛ Olearius, 1669: 300).^{۱۴}

در مقطع دوم که تا سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ و اشغال دربند به دست روس‌ها طول کشید، مجال دوباره‌ای برای رونق تجارت و حیات شهری ابن شهر فراهم شد. دولت صفوی از روزگار شاه صفی یکم (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) سیاستی را در جهت جذب نیروهای تمرکزگرای داغستان درپیش گرفت که تا پایان حیات این دودمان ادامه یافت. تلاش در جهت مهار نیروهای لزگی از رهگذر جلب وفاداری شمشال ترخو، جلب نخبگان محلی به ساختار اداری که اوسمی‌خان و فتحعلی‌خان داغستانی و فرخ‌خان چرکس نمونه‌های شاخص آن بودند و نیز، جذب این نیروها به ایدئولوژی رسمی از طریق گروش به تشیع جلوه‌هایی از این سیاست بود. فتح دربند در این زمینه اهمیت راهبردی داشت. به نوشته فضل‌بیگ خوزانی، «سلاطین داغستان ... چون قلعه دمورقاپو را در تصرف دودمان خلافت‌نشان مشاهده کردند، به راه اطاعت و انقیاد قدم نهاده، به پابوس شتافتند» (خوزانی اصفهانی، ۲۰۱۵، ج. ۳/ ص. ۴۳۸).

دولت صفوی، به‌ویژه در دوره پادشاهی شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی، دست‌کم در چارچوب نظام اداری نامتمرکز، توانست دربند و داغستان را در حیطه اقتدار خود نگه دارد. علاوه بر اهمیت راهبردی دربند، مداخل چشمگیر آن از رهگذر

تجارت ایران با روسیه و دشت قبیچاق و حوزه دریای سیاه ضرورت اعمال یک سیاست معین در قبال این مکان را دوچندان می‌کرد. براساس محتوای رساله‌های اداری دوره متأخر صفوی می‌دانیم که دربند یکی از ایالت‌های پردرآمد دولت صفوی به‌شمار می‌آمد.^{۱۵} در این مقطع، حاکم دربند که لقب «سلطان» داشت، از میان امرای قزلباش یا سرکردگان بومی گماشته می‌شد (وزیری، ۱۳۷۱، ص. ۷۷). اوسمی‌خان داغستانی که در آستانه لشکرکشی شاه عباس یکم به شیروان (۱۰۱۵ق) «در گنجی شرف پابوس یافته، بنوید سلطنت باب‌الابواب سرافراز بود» از جمله چهره‌های شاخصی بود که در چارچوب سیاست جذب نخبگان محلی، به این دولت پیوستند (خوزانی اصفهانی، ۲۰۱۵، ج. ۳/ ۴۳۶). در دوره‌های بعد از میان چرخس‌ها نیز کسانی به این مقام دست یافتند که در زمره «غلامان» بودند و نیروی رقیب قزلباشان به‌شمار می‌آمدند.^{۱۶} به‌جز نصب حکام وفادار، اعم از قزلباش یا نیروهای محلی، انتقال جمعیت و اسکان آن در دربند سیاست دیگری بود که در جهت حفظ این ارگ‌شهر راهبردی اتخاذ می‌شد. امرای قزلباش که به حکومت «الکای دربند» گماشته می‌شدند، طایفه و دودمان خود را نیز به این مکان انتقال می‌دادند و شبکه خویشاوندی آن‌ها یک هسته اشرافیت محلی را شکل می‌داد. همین قاعده درباره امرای غیرقزلباش نیز رواج داشت. ضمن اینکه هریک از این امرا شمار چشمگیری «ملازم» داشتند که در «قلعه» شهر اسکان می‌یافتند و آن‌ها نیز در زمره اشرافیت نظامی‌پیشه به‌شمار می‌آمدند. طبق گزارش تذکره الملوک، شمار این ملازمان در پایان دوره صفوی ۱،۶۰۰ نفر بودند که با درنظر گرفتن عائله هر یک از آن‌ها رقم چشمگیری می‌شد (تذکره الملوک، ۱۳۶۸، ص. ۴۸).^{۱۷} وانگهی، گاه جماعت یا طایفه‌ای به این مکان تبعید می‌شدند؛ جماعت ترکمان حاجیلر که «رعایا از وجود

ایشان آورده بودند» در زمان شاه عباس یکم فرمان یافتند که «بالتمام به قلعه در بند روس روند» (منجم یزدی، ۱۳۹۸، ص. ۵۵۷).

باوجوداین، عواملی چون بستر جغرافیایی داغستان، فراوانی و گونه‌گونی کم‌نظیر نیروهای اجتماعی تمرکزگرایان در این زادبوم، سیاست ایدئولوژیک دولت در جهت مهار این نیروها، فساد ساختاری دربار صفوی و سرانجام، رقابت روسیه و عثمانی بر سر تسلط بر دشت قفقاز و دریای خزر مانع از جذب ساختاری و پایدار این حوزه شد. از منظر اداری، سیاست دولت صفوی در قبال در بند و داغستان، تابعی از سیاست عمومی این دولت در قبال قفقاز بود. این سیاست تمرکزگرا به سهم خود واکنش تمرکزگرایان بوم‌گرای نخبگان محلی را به دنبال داشت که در نمونه در بند شامل طیف متنوعی از اعیان زمین‌دار، بازرگان و ایلپاتی می‌شد. این نخبگان در مواقع بحرانی سهم اصلی را در مصلحت‌اندیشی و جهت‌دهی سیاست محلی ایفا می‌کردند. تسلط بیش‌وکم راحت روس‌ها بر در بند و اشغال آن از سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ تا ۱۷۳۵/۱۱۴۷ بدون همکاری این نیروهای محلی ممکن نبود (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ص. ۱۵۲). بااین حال، خود این نخبگان نیز در درون دچار اختلافات جدی مذهبی بودند که خود مانع از شکل‌گیری اتحاد بر محور منافع محلی بود. پیش‌دستی نخبگان سنی‌مذهب در استقبال از لشکر عثمانی و رفتار عکس رقبا شیعه آن‌ها در شورش بر حکام دست‌نشانده عثمانی جلوه‌هایی از این اختلافات جدی بود که از شکل‌گیری یک جامعه شهری پایدار در مقیاس محلی مانع می‌شد (همان، صص. ۱۵۲-۱۵۳).

این واقعیت که دولت صفوی حتی پس از تثبیت اقتدارش بر در بند، ترجیح داد لنگرگاه نیازآباد در شرق شماخی نقطه اصلی تماس دریایی در مسیر شاهراه شمال باقی بماند، شاید افزون‌بر مزیت‌های جغرافیایی، از ملاحظات ژئوپلیتیک نیز مایه می‌گرفت.

از این رو، حیات اقتصادی و اجتماعی دربند در این مقطع تا اندازه‌ای در سایه رشد روزافزون نیازآباد قرار گرفت. خوشبختانه با تکیه بر محدود گزارش‌های موجود می‌توان به شناختی هرچند ناقص از سیمای عمومی دربند در این دوره دست یافت. یکی از نخستین این گزارش‌ها را فدوت کاتف، بازرگان روس به دست داده است که در ۱۶۲۳/۱۰۳۲ به فرمان تزار میخائیل فئودورویچ و در رأس یک هیئت تجاری و دیپلماتیک روانه ایران شد. کاتف که از راه زمینی حاجی‌ترخان به شماخی عازم ایران بود، دربند را شهری «با بناهای محکم از سنگ سفید و جمعیت اندک» وصف می‌کند که دو دیوار عرضی آن را به سه بخش تقسیم می‌شد. طول آن بیش از سه فرسنگ نبود، دیوارهای عظیم آن از کوه به سمت دریا کشیده شده بود و باروی آن چندین برج داشت. بخش آباد و اعیان‌نشین شهر در پس این برج‌ها و درون قلعه شهر قرار داشت (کاتف، ۱۳۵۶، صص. ۴۳-۴۴). گزارش بعدی را مدیون اولیاچلیبی، جهانگرد ترک هستیم که باوجود اغراق‌آمیز بودن، برای نیل به شناخت بیشتری از وضعیت اجتماعی این شهر در دوره شاه‌صفی و شاه عباس دوم سودمند است. طبق این گزارش، دربند در کانون یک تجارت پررونق قرار داشت که از یک سو روسیه و دریای خزر را به ایران و ممالک هم‌جوار پیوند می‌داد و از سوی دیگر، ایران، ماوراءالنهر و هندوستان را به دست قباچاق و حوزه دریای سیاه می‌پیوست. این موقعیت ممتاز تجاری پویه اصلی رونق اقتصادی و اجتماعی دربند در سراسر تاریخ این شهر بود. شهر چند دروازه داشت و کاروان‌ها یا «کجاوه‌هایی که با اسب کشیده می‌شد» و روانه شماخی یا دشت قباچاق بودند، از آن‌ها می‌گذشتند. مسیر زمینی که از دربند به حاجی‌ترخان ادامه می‌یافت، قابلیت عبور گاری داشت.^{۱۸} افزون‌بر بازرگانان ایرانی و قفقازی، همتایان روس و هندی و تاتار و چینی آن‌ها نیز به تعداد زیاد در این بندر حضور داشتند و

شهرنشینی در موقعیت مرزی:..... جواد مرشدلو

دادوستد می کردند. اولیاچلیبی مداخل دربند در روزگار تسلط عثمانی را بالغ بر ۲۴۷،۰۰۰ آقچه برآورد کرده است (اولیاچلیبی، ۱۳۱۴، ج. ۲/صص. ۱۶۷-۱۶۸).

به نوشته اولیاچلیبی، حصار دربند «یازده هزار گام» طول و «هفتاد» برج داشت که در هر یک از آن‌ها مدرسه و مسجدی هم تعبیه شده بود. باروهای استواری حافظ شهر بود و روشنایی آن در شب نیز برقرار، زیرا «شهر از سوی دست‌کم سیزده دشمن تهدید می‌شد که از همه خطرناک‌تر قزاق‌ها بودند». این قزاق‌ها شبانه از سوی دریا به شهر دستبرد می‌زدند و محله‌های کنار ساحل را تاراج می‌کردند. دیگر دشمنان را «تاتارها، قلموق‌ها، چرکس‌ها، قموق‌ها و عثمانی‌ها» تشکیل می‌دادند. دیوار قلعه شهر که از قرار معلوم بخش اعیان‌نشین آن بود از قطعات مکعب‌شکل به عظمت یک «فیل» تشکیل می‌شد و درون آن دویست خانه «ایوان‌دار» خوب قرار داشت. نیز عمارتی که معماری آن «در هیچ قصری در سراسر ایران» مثال نداشت و مسجدی به سبک عثمانی که مناره‌اش ویران شده بود. درون ریض شهر هزار خانه و مدرسه و خوان و حمام قرار داشت. این جهانگرد عثمانی، درباره جمعیت شهر سخنی نگفته، اما نوشته است که جامعه سنی آن شافعی‌مذهب بودند و مردمی توانگر و خوش‌سیما (اولیاچلیبی، ۱۳۱۴، ج. ۲/ص. ۱۶۸).

آمار اولیاچلیبی به‌رغم ارزش ذاتی آن، سخت اغراق‌آمیز و دور از دقت به‌نظر می‌رسد. شاید با بررسی دیگر گزارش‌ها بتوان به درک بهتری از واقعیت دست یافت. اما در هیچ‌یک از این گزارش‌ها با این تفصیل و جزئیات سروکار نداریم. اولتاریوس که کمابیش هم‌زمان با سیاح ترک، چند روزی مقیم دربند بود، به ارائه یک وصف کلی از ساختار کالبدی و اهمیت شهر بسنده کرده است. در این گزارش نه از جمعیت شهر سخنی رفته و نه آمار چندانی آمده است. اما تأکید ویژه نویسنده بر تاراج‌گری تاتارها و

دیگر نیروهای تمرکزگرایز داغستان، سهم آن‌ها را در زدودن امنیت و فرسایش شهرنشینی روشن می‌کند. طبق این گزارش، تأمین امنیت دربند و کاروان‌هایی که از دروازه‌های آن به دشت قیچاق راه می‌گشودند، مسئله‌ای جدی فراوی حکام این شهر بود. دربند فاقد یک تجارت پررونق بود و حیات اقتصادی آن محدود به دادوستد «کودکان ربوده شده» به دست تاتارها بود (Olearius, 1669, pp. 229-230).

چند دهه بعد در تابستان ۱۶۷۰/۱۰۴۸ گذار یان اشترویس، ملاح و جهانگرد ماجراجوی هلندی^{۱۹}، به دربند افتاد و گزارش مفصلی از این شهر در آن روزگار به دست داد. او دربند را «نخستین شهر ایران» در کرانه شمالی دریای خزر معرفی می‌کند که از جهت شرق به غرب از کنار دریا تا کوه کشیده شده و حدود دو میل انگلیسی طول آن بود. در سمت ساحلی شهر دیوارهایی سنگی ساخته شده بود که آن را از توفان‌های موج‌خیز و دستبرد تاتارها و قزاق‌ها حفظ می‌کرد. شهر سه بخش داشت و در بخش مرتفع آن، قلعه قرار گرفته بود که مقر حاکم بود. در زمان حضور اشترویس که ماجرای استنکارازین و قزاق‌های دُن بالا گرفته بود^{۲۰}، این بخش با توپ‌های برنجی و ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ سرباز مسلح نگهداری می‌شد. در بخش میانی «ایرانی‌ها» ساکن بودند، اما خانه‌های این بخش جلوه مطلوبی نداشت. بخش پایین‌دست شهر که حدود ۲۰۰۰ گام طول آن بود بیشتر باغ و تاکستان بود و محله‌ای در آن قرار داشت که «شهر یونان» نامیده می‌شد (Struys, 1683, pp. 226-227).^{۲۱} طبق این گزارش مردم دربند را اکثریت مسلمان و اقلیت یهودی تشکیل می‌دادند، اما هیچ مسیحی در آن شهر حضور نداشت. اشترویس همان گزارش اولئاریوس را درباره حیات تجاری شهر تأیید می‌کند که محدود به دادوستد غنائم مسروقه از کشتی‌ها و پسر بچه‌هایی بود که تاتارها می‌ربودند و به بردگی می‌فروختند. نویسنده که خود نیز ربوده شده و در مالکیت یک ارباب ایرانی

بود، روز ۱۲ ربیع الاول ۱۰۸۱/۳۰ ژوئیه ۱۶۷۰ در بازار برده‌فروشان دربند به یک ارباب دیگر به نام حاجی بایرام‌علی فروخته شد که بازرگان گوهرفروش و توانگری بود و «۵ زن» در دربند و «۴ زن» در شماخی داشت. جالب اینکه سوگلی حرم حاجی بایرام‌علی یک زن لهستانی تبار بود که در کودکی توسط تاتارها دزدیده شده و به داغستان آورده شده بود (ibid, pp. 225-230). بر این اساس، دربند حتی در ربع پایانی سده یازدهم/هفدهم هنوز در سایه ناامنی حاصل از تاراج‌گری نیروهای تمرکزگیز دشت قیباق قرار داشت که بن‌مایه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی آن را می‌فرسود.

سراشیب افول

در سال‌های آغازین سده دوازدهم/هجدهم شیروان یک بار دیگر به عرصه ناامنی و تاخت‌وتاز نیروهای تمرکزگیز داغستان تبدیل شد و دربند در پیشانی این تحولات نامیمون قرار داشت. باکیخانوف در تبیین علت این آشفتگی‌ها سهم شاه‌سلطان‌حسین را که به نوشته وی خود «شب به ادای نافله» و «زیردستان[ش] روز به تاراج قافله» می‌پرداختند، پررنگ دانسته است. فارغ از درستی یا نادرستی دیدگاه باکیخانوف، آنچه مسلم است سیاست دولت صفوی برای تثبیت اقتدار سیاسی و فرهنگی خود در داغستان و جذب نیروهای تمرکزگیز و متکثر این حوزه، به‌رغم تلاشی که این دولت در گذار حیات به نسبت دیرپایش در این زمینه به‌کار گرفت، نتیجه مطلوب به بار نیاورد. اقدام شاه‌سلطان‌حسین در حذف فتح‌علی‌خان داغستانی از ساختار قدرت که از ۱۷۰۹/۱۱۲۰ به مدت دوازده سال «منصب والای وزارت به استقلال» داشت و واگذاری «تعیینات مملکت قیطاق» به احمدخان اوسمی در ۱۷۱۲/۱۱۲۳ از عوامل فروپاشی نظم سست‌بنیادی بود که دولت صفوی در نیمه دوم سده یازدهم/هفدهم در داغستان برپا کرده بود (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۴۶-۱۴۷).^{۲۲} طی یک رشته به‌هم‌پیوسته از

ناامنی، تاخت‌وتاز و غارت که در دهه پایانی حیات دولت صفوی شیروان و داغستان را فراگرفت، اختر شهرنشینی در قفقاز بار دیگر روی در محاق نهاد. شماخی، کرسی شیروان و مهم‌ترین کانون شهرنشینی در این زادبوم به‌طور کامل غارت شد و جمعیت کثیری از شیعیان آن کشته شدند (مرشدلو، ۱۳۹۷، صص. ۱۹۴-۱۹۷). شهرهای کوچک و بعضاً نوپایی چون شاپوران، نیازآباد، شکی و آرش که در پناه یک امنیت نسبی و رونق تجارت ایران و روسیه در ربع آخر سده یازدهم/هفدهم و ربع نخست سده دوازدهم/هجدهم اندک مجالی برای رشد و توسعه یافته بودند، آماج تاراج‌گری اقوام جار و تله، طوایف لزگی، جماعت‌های مسکور و قبه و زاخور شدند (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۴۸-۱۴۹). الگوی معیشت کوچ‌نشینی، بافت اجتماعی عشیره‌ای، عادات فرهنگی دیرپا، موانع ساختاری مهمی در برابر جذب این طوایف به درون نظام اداری تمرکزگرا و ایدئولوژی رسمی دولت صفویه بود.^{۳۳}

در این میان، پتر یکم که تحولات مذکور را زیرنظر داشت، نگران از تسلط عثمانی بر شیروان و دست یافتن سلطان به دریای خزر، دست به کار شد و در رأس یک لشکر مجهز از طریق دریا و خشکی به سوی دربند پیشروی کرد. فوج پیشتاز این نیروها به فرماندهی سرهنگ نائوموف در تابستان ۱۷۲۲/۱۱۳۴ به پای دیوارهای شهر رسیدند و «وکلائی دربند که از طرف نایب آن امامقلی بیگ، یوزباشی قورچیان وارد حضور گشته» از آن‌ها استقبال کردند. خود پتر نیز پس از از میان برداشتن مقاومت اندکی که سلطان محمود، حاکم اوتمش نشان داد، در ۲۱ اوت ۱۷۲۲ به دربند آمد و «امامقلی بیگ نایب، با جمعیت علما و سایر اصناف اهالی، مفتاح نقره در توی مجمعی بر سر استقبال پیش آورده، اظهار ثنا و رضامندی» کردند (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۵۱-۱۵۲). در این زمان، دربند «دو حصار» بیرونی داشت که از کوه به سوی دریا کشیده می‌شد. از داخل

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

به چهار قسمت تقسیم می‌شد که با دیوارها از هم فاصله داشتند. بخش اول که «نارین‌قلعه» و از همه بالاتر و کوچک‌تر بود را روس‌ها تصرف و از سکنه خالی کردند. تزار در آن مکان «منزل» گرفت و در دو بخش میانی خانه‌های اعیان شهر شامل «نایب و تجار و اصناف اهالی و کاروان‌سراها و غیره» قرار گرفت و «در حصه چهارم مشهور به دوبارو که خانی بود دو قزارمه یعنی صالادات‌خانه و انبار سیورسات» (همان، ۱۳۸۳، ص. ۱۵۳). بدین ترتیب، از این زمان تا ۱۷۳۵/۱۱۴۷ در بند به پایگاه نظامی و تجاری روسیه در غرب دریای خزر تبدیل شد. خوشبختانه افزون‌بر گزارش باکیخانوف که در روزگاری متأخر و مبتنی بر منابع روس نوشته شده، چند ناظر فرنگی و روس نیز در همان زمان گزارش‌های ارزنده‌ای از در بند این روزگار به دست داده‌اند. جان بل که در سال ۱۷۲۲/۱۱۳۴ در رکاب پتر وارد در بند شده بود، کلیت گزارش اولیاچلیبی و دیگر جهانگردان را درباره کالبد شهر تأیید می‌کند، اما او نیز آماری از جمعیت شهر یا تعداد خانه‌های آن به دست نمی‌دهد (Bell, 1762, p. 350). طبق برآورد یوهان گربیر، از افسران هلندی که به خدمت روسیه درآمده بود، در این روزگار، در بند با تکیه بر امنیت نسبی که تسلط روسیه ایجاد کرده بود و بهره‌مندی از موقع ممتاز تجاری شاهد رونق حیات اجتماعی و اقتصادی بود (Gerber, 1728, pp. 35-37).

با ظهور طهماسب‌قلی‌خان افشار (نادرشاه) در عرصه قدرت ایران بار دیگر سرنوشت در بند در مدار احیای نظم ژئوپلیتیک دوره صفوی و بازیابی اقتدار سیاسی ایران بر این حوزه قرار گرفت. از نظر شاهان صفوی، محدوده روده‌های سولاق و تیرک در شمال داغستان سرحد ایران به‌شمار می‌آمد. شاهد این ادعا اقدام خسروخان، بیگلربیگی شیروان در دوره شاه عباس دوم در ویران کردن قلعه‌ای بود که روس‌ها در کنار رود تیرک ساخته بودند (واله اصفهانی قزوینی، ۱۳۸۰، صص. ۵۰۹-۵۱۰؛ وحید قزوینی،

۱۳۸۳، صص. ۵۳۶-۵۳۷). طهماسب‌قلی خان افشار در مسیر احیای این نظم گام برداشت و در نوروز ۱۱۴۷/۱۷۳۵، پیش از جلوس بر تخت پادشاهی ایران، روس‌های اشغالگر را به خروج از دربند و عقب‌نشینی به آن سوی رود سولاق واداشته، مرز ایران در شمال قفقاز را بر مبنای عهدنامه گنجه تثبیت کرد (استرآبادی، ۱۳۴۱، صص. ۲۴۶-۲۴۷).^{۲۴} این مرحله از تاریخ دربند شباهت زیادی به همان روندی دارد که در سال ۱۶۰۷/۱۰۱۵، در پی بازپس‌گیری این شهر از عثمانی صورت پذیرفت. بار دیگر دربند به کانون عملیات نظامی دولت ایران در شمال قفقاز تبدیل شد و دولت عثمانی با همراهی خان قریم (کریمه) و نیروهای هوادارش در داغستان و دشت قیچاق، به تهاجم گسترش نفوذ خود در این منطقه برخاست (همان، ۱۳۷۴، صص. ۲۶۲-۲۶۳).

نادرشاه پس از یک رشته عملیات نظامی توانست دربند را در حیطه اقتدار خود حفظ کند و وفاداری بخشی از نیروهای تمرکزگرایز داغستان از جمله اوسمی قراقیتاق، خاص فولادخان شمخال، کدخدایان طبرسران و طیفی از لزگیه دوقوزپاره را جلب کند. او که در اداره امور شیروان و دربند از همان نظام اداری دوره صفوی تبعیت می‌کرد، در سال ۱۱۴۹/۱۷۴۸ مهدی‌بیگ خراسانی زنبورکچی‌باشی را «با لقب خانی» به مقام بیگلربیگی شیروان گماشت. اما یک سال بیشتر طول نکشید که جمعی از مردم دربند به تحریک مرادعلی سلطان استاجلو، حاکم آن «بلده» را که «برای انتظام بعضی از امور» به دربند رفته بود، به قتل رساندند (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص. ۲۸۴). این رخداد آغاز یک دوره دیگر از آشوب در دربند شد که پیامدهای نامیمونی برای حیات شهری آن داشت: «از مرتکبین بعضی رفته به احمدخان اوسمی توسل جستند و برخی در نارین‌قلعه دربند متحصن گشتند. باقی اهالی دربند که شراکت به این کار نداشتند، هجوم‌آور گشته، متحصنین نارین‌قلعه را به دیار عدم ... فرستادند». میانجیگری جمعی از اعیان و بزرگان

دریوند و تضمین آن‌ها مبنی بر مجازات خاطیان، مانع از بدتر شدن اوضاع شد. این بار نادرشاه، سرداریگ قرقلو را به حکومت ایالت شیروان و نجف‌سلطان قراچورلو را به حکومت این شهر گماشت و «فوجی از جزایرچیان برای انتظام کار دریوند روانه گشتند» (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ص. ۱۷۱). اوسمی خان به فرمان شاه، آن جمع متحصن را مقید ساخته، تحویل سرداریگ داد تا وی «ایشان را با بقیه اشرار، که کوچه‌گرد شهرستان فساد بودند، بر سر بازار سیاست از پا درآورده، اجسادشان را طعمه کلاب» سازد. همچنین «جمعی را که شایسته سیاست نبودند، به حکم والا کوچانیده، به قلعه جدید شیروان آورده، سکنی داده و طایفه‌ صور را از شیروان به جای آن طایفه کوچانیده، برده در قلعه دریوند ساکن» کند (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص. ۲۸۵).^{۲۵} وضعیت دریوند در سال‌های بعد نیز بهبود چشمگیری نیافت و به‌ویژه در جریان شورش سام‌میرزا در شیروان، بار دیگر به عرصه آشوب و ناامنی تبدیل شد (مروی، ۱۳۶۴، ج. ۳/صص. ۱۰۳۸-۱۰۳۹؛ باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۷۵-۱۷۶).

بدین ترتیب، در دوازده‌سالی که از استرداد دریوند تا پایان کار نادرشاه به‌طول انجامید، این شهر به‌ندرت آرامش به خود دید و این شرایط سیمای شهری آن را سخت فرسوده کرد. جان کوک که در بهار ۱۷۴۶/۱۱۵۹ از دریوند بازدید داشت، نوشته است که در ارگ شهر فقط سربازان مستقر بودند و هیچ‌کس حق آمدورفت به آن نداشت مگر به فرمان شاه: «بخش میانی شهر تنها جایی بود که تجار و شهروندان و باقی در آن سکونت داشتند. اما شرایط آن بسیار ویران و اسفناک است. خانه‌های اندکی تعمیر شده‌اند، خیابان‌ها بسیار بی‌نظم، تنگ و همگی آشفته است. اسب‌ها و دیگر جانوران تلف شده هوای شهر را نادلپذیر و عفونی کرده بود». در شهر چند کاروانسرا وجود داشت که فقط کاروانسرای ارمنی‌ها شرایط خوبی داشت. مسجد بزرگی هم بود که به فرمان شاه به انبار غله تبدیل شده بود. به فرمان نادرشاه، در بخش پایین‌دست شهر چند مغازه و یک

عمارت بزرگ برای نشیمن خود وی ساخته شده بود (Cook, 1770, vol.2/pp. 348-349).

چند ماه بعد، در ۲۰ ژانویه ۱۷۴۷/۱ محرم ۱۱۶۰، یکی از اعضای سفارت روس به دربار نادرشاه، دربند را شهری وصف می‌کند که پیشینه تاریخی دیرپایش به آن جلوه درخور تأملی بخشیده است: «ارباب این شهر همواره تغییر کرده و بارها میان ترک‌ها و تاتارها دست به دست شده است که [این قوم اخیر] گویا مدتی آن را در اختیار داشته‌اند. در همین قرن، روس‌ها چندین سال آن را در تصرف خود داشتند، و اکنون بار دیگر در دست ایرانیان است». طبق برآورد تقریبی این نویسنده، سه میل انگلیسی طول شهر بود، اما عرض آن از نیم میل فراتر نمی‌رفت. شهر سه بخش داشت که هریک به‌منظور معینی ساخته شده و با یک دیوار از دیگری جدا می‌شد. بخش علیای شهر که حدود نیم مایل مربع مساحت داشت، ارگ را تشکیل می‌داد و استوارترین بخش آن بود. نگهبانان این بخش هرکس را که به آن نزدیک می‌شد به چشم مظنون می‌نگریستند و او را با سنگ و آتش می‌تاراندند. هیچ‌کس جز سربازان نگهبان اجازه ورود به آن بخش را نداشت. بر روی باروی آن بیش از چهل توپ نصب شده بود. دیوارهای میانی شهر حدود سی پا ارتفاع داشت و در بخش پی، نزدیک به بیست و در بالا بین دوازده تا پانزده پا ضخامت داشت. این بخش از شهر را نیز سربازان مسلح حفاظت می‌کردند. شهر خیابان‌کشی منظمی نداشت و بخش اعظم آن ویران شده بود. مسجد بزرگی در شهر قرار داشت که به فرمان نادر به کاروانسرا تبدیل شده بود و چندین کاروانسرا در همین بخش از شهر وجود داشت که متعلق به ارمنی‌ها بود. بدین ترتیب، در دوره کوتاه زمامداری نادرشاه مجالی برای حضور و فعالیت ارمنی‌ها در این شهر فراهم آمده بود. بخش پایین‌دست شهر نیز که مدت‌ها خالی از سکنه بود در این زمان به فرمان شاه آباد شده و خود وی در آنجا عمارتی برپا کرده بود تا به تجارت آن رونق ببخشد. باین‌حال،

شهرنشینی در موقعیت مرزی:..... جواد مرشدلو

همچنان عامل ناامنی برقرار بود. با اینکه فوجی به حفاظت از این بخش گماشته شده بود، تاتارها و لزگی‌ها با شبیخون‌های شبانه مدام آن را ناامن می‌کردند. طبق این گزارش، شدت خشونت‌هایی که میان ایرانی‌ها و لزگی‌ها جریان داشت در وصف نمی‌گنجید. جماعت‌های لزگی، قراقیطاق و تاتار که قادر بودند جمعیت زیادی را به میدان جنگ بیاورند، همواره نواحی پایین‌دست را عرصهٔ چپاول خود ساخته و تجارت ارمنی‌ها و گرجی‌ها در میانه باکو و دربند را آماج غارت خود کرده بودند (Hanway, 1753, vol.1/pp. 371-373).

از کرسی حکومت محلی تا تسلط روسیه

در گذار نیم قرنیه از درگذشت ناگهانی نادرشاه (۱۷۴۷/۱۱۶۰) تا بازگشت روس‌ها به دربند (۱۷۹۶/۱۲۰۹) گذشت، این شهر به کرسی قدرت محلی یک شاخه از خاندان اوسمی قیتاق تبدیل شد. این بار نوبت فتحعلی‌خان قبه‌ای بود که به پشتگرمی طایفه و خاستگاه ایلی خود و بهره‌گیری از مشروعیتی که گروه حسین‌خان، پدرش، به تشیع برایش دست‌وپا کرده بود (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۴۵-۱۴۶)، توانست بر این ارگ شهر دست یابد. خاستگاه و قانون اصلی قدرت فتحعلی‌خان، قبه در مجاورت دربند بود. اما دستیابی به دربند و تسلط بر آن، سهم معناداری در افزایش قدرت وی و برکشیده‌شدنش از مقام یک سرکردهٔ ایلی به یک فرمانروای محلی پرآوازه داشت. این فرمانروای خوش‌اقبال همچون شماری دیگر از همتایان خود در جنوب قفقاز در ربع پایانی سدهٔ دوازدهم/هجدهم، برخوردار از مجالیه‌ای که آشفتگی سیاسی در ایران و قناعت کریم‌خان زند به حاکمیت اُسمی بر ایران برایش به ارمغان آورده بود، به حاکم بی‌رقیب شیروان تبدیل شد. فتحعلی‌خان با تسلط بر دربند و سالیان که دو لنگرگاه اصلی در کرانهٔ غربی دریای خزر بود و ثروتی که از این رهگذر نصیب وی شد، توانست بخشی

از نیروهای ایلیاتی پراکنده را به خدمت بگیرد و در مدت کوتاهی بر بادکوبه نیز مسلط شود. همچنین در جهت توسعه مناسبات تجاری و سیاسی بیرونی با روسیه گام برداشت (باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۸۴-۱۹۴؛ اسنادی از روابط ایران و روسیه، ۳۹۳-۳۹۶؛ Abdulaev, 1965, pp. 525-543).

چندسالی پس از قدرت گرفتن فتحعلی‌خان، در سال ۱۷۷۰/۱۱۸۴، گذار گملین، یک دانشمند جوان آلمانی تبار، به دربند افتاد. طبق گزارش گملین، شاکله کالبدی دربند در این روزگار از همان الگویی تبعیت می‌کرد که در ساخت ستنی شهرهای ایران رواج داشت؛ با این تفاوت که شهر بر دامنه کوهستان گسترش یافته و پشت به کوه داشت. دور شهر را باروی استواری از سنگ در بر گرفته بود که چندین برج و چند دروازه داشت. ارگ در مرتفع‌ترین نقطه قرار گرفته بود که به بخش‌های پایینی و پیرامون اشراف داشت. این بخش مقر خان و هسته اصلی اقتدار محلی بود. با این حال، کالبد شهر در این زمان قدری توسعه یافته بود. شهر در مجموع هجده محله داشت. این محله‌ها به بالا، پایین و میانه و غیره تقسیم می‌شد و اداره آن‌ها در اختیار یک کدخدا بود. جمعیت شهر نسبتاً چشمگیر بود و طبق برآورد گملین به چهار هزار خانوار مرکب از فارس‌زبانان (ایرانیان) و ترک‌زبانان (تاتارها) بالغ می‌شد. در بخش پایین‌تر محله‌ای به ارمنیان اختصاص داشت که در اقتصاد تجاری شهر سهم محوری داشتند. جمعیتی از بازرگانان هندی نیز در یک محله دیگر سکونت داشتند (Gmelin, 2007, pp. 17-18). بدین ترتیب، در آستانه تسلط مجدد روسیه بر دربند، حیات شهری دربند در پناه رونق تجارت و برقراری امنیت نسبی یک بار دیگر در مسیر توسعه قرار بگیرد. مارشال فون بیبرشتاین که در ۱۷۹۶/۱۲۱۰ در رکاب والرین زوئف به دربند آمد، فراتر از گزارش گملین گام برداشت و عمده مطالب وی را تأیید کرد. اما بر نکته مهمی دست نهاد که

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

برای فهم تداوم و دیرپایی شهرنشینی دربند، هرچند در مقیاس محدود، اهمیت دارد. اینکه با وجود تهاجمات و شهربندان‌های متعدد، دیوارهای ستبر دربند و ارگ استوار آن حفظ شده است (Beiberestein, 1798, pp. 9-10). این دیوارها به مدت نزدیک به دو هزاره حافظ و نگهبان هسته اجتماعی «جماعت دربندی» بود. «جماعت»ی که فارغ از اختلاف و تفرقه‌ای که در میان ایشان بود، توانسته بودند بر جهت‌گیری سیاست‌ها و سرنوشت تاریخی این شهر کهن تأثیرگذار باشند. در آستانه تسلط روسیه نیز «اهالی» دربند «تاب مقاومت نیاورده» فردی را به نام خضربگ این حاجی‌بیگ قورچی «وکیل جماعت» ساختند و زمینه تسلیم شهر را فراهم آوردند (باکیخانوف، ۱۳۸۳، ص. ۲۰۱).

نتیجه

در این پژوهش تلاش شد با تمرکز بر یک کانون شهری کوچک اما دیرپا در شمال قفقاز، ابعاد و جلوه‌هایی از سرشت حیات اجتماعی این سرزمین و ویژگی‌های تمایزبخش آن، به‌ویژه از منظر تاریخ شهرنشینی، نمایانده شود. شرق قفقاز پیش از آنکه در آغاز سده سیزدهم/نوزدهم به اشغال روسیه تزاری درآید، بخشی از قلمرو نفوذ حکومت‌های ایرانی بود و در دوره ساسانی و صفوی یکی از کانون‌های اصلی رقابت با عثمانی به‌شمار می‌رفت. دربند، واقع در دامنه جنوب شرقی البرزکوه قفقاز و منتهی‌الیه شمالی مرز تاریخی ایران و دشت قبیچاق، به‌سبب قرار داشتن در یک موقعیت راهبردی منحصربه‌فرد، از مزیت جغرافیایی ممتازی برای تبدیل به یکی از دژهای پادگانی ایران برخوردار بود. همین مزیت زمینه شکل‌گیری یک شهرنشینی محدود را در آن فراهم آورد و در دوره اسلامی، رونق تجارت دریای خزر و قرار داشتن دربند در کانون ارتباطات تجاری قفقاز و دشت قبیچاق، همچون پویه‌ای مؤثر در توسعه حیات شهری

آن عمل کرد. با این حال، این واقعیت که دربند در محاصره جمعیت پر شمار و گونه‌گونی از نیروهای تمرکزگیز و دشت‌نشین یا کوچنده قرار داشت، مانع از توسعه پایدار حیات شهری آن بود. این مسئله در برخی دوره‌ها مثل دوره صفویه که سیاست دولت بر احیای نظم باستانی متمرکز شد و رقابت عثمانی را برانگیخت، با پیوستن طیفی از نیروهای مذکور به رقیب صفویان تشدید می‌شد. قرار داشتن دربند در کانون اصلی این منازعات به‌طور طبیعی به زیان شهرنشینی آن بود که برای توسعه و شکوفایی به امنیت پایدار نیاز داشت. نه دولت صفوی و نه جانشین آن، یعنی دولت مستعجل افشاری، به‌رغم تلاش‌هایی که صورت پذیرفت و راهبردهایی که در جهت جذب نیروهای تمرکزگیز یا مهار آن‌ها دنبال کردند، موفق به فراهم آوردن این امنیت پایدار نشدند. در بخش اعظم این دوره، دربند همچنان کارکرد یک دژ مرزی را داشت و بافت اجتماعی آن تحت تأثیر سیاست‌های مرزبانی، جنگ، محاصره‌های طولانی، اشغال، و پیامدهای اجتماعی این رخدادها که جابه‌جایی جمعیت یکی از جلوه‌های آن بود، دچار ازهم‌گسیختگی و تشتت می‌شد. این امر طبعاً مانع از شکل‌گیری نظم و ساختارهای اجتماعی پایدار می‌شد که جامعه شهری به مفهوم متعارف آن را تشکیل می‌داد. با همه این‌ها، نیاز حکومت‌ها به حفظ و بازسازی این دژ مرزی از یک سو و امکان تجارت از سوی دیگر، وجود و تداوم یک هسته کوچک شهرنشین یا به تعبیر منابع، «جماعت» را در دربند اقتضا می‌کرد. این هسته کوچک که از طیف متنوعی از اعیان تاجرپیشه، زمین‌دار یا ایلداری تشکیل می‌شد از این توان برخوردار بود که به‌خصوص در بزنگاه‌های تاریخی بر سرنوشت این شهر تأثیر بگذارد. این بررسی نشان می‌دهد که در پژوهش‌های مرتبط با تاریخ اجتماعی قفقاز سهم عامل کوچ‌نشین را باید با دقت بیشتری ارزیابی کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه بنگرید به: اشرف، ۱۳۵۳؛ همو، ۱۳۵۹، صص. ۲۳-۴۶؛ پاکزاد، ۱۳۹۰؛ حبیبی، ۱۳۸۴؛ یوسفی‌فر، ۱۳۸۴؛ همو، ۱۳۸۹؛ Gaube, 2008, pp. 159-180 و نیز بررسی ارزنده لمبتن از شهر و نهادهای شهری در ایران دوره میانه در این نشانی:

<https://iranicaonline.org/articles/cities-iii>

۲. این پژوهش‌ها که بیشتر در فاصله دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ میلادی به انجام رسیده است، کیفیت روش‌شناختی و محتوایی یکسانی ندارند، اما همگی روایتی تفسیری، جزمی‌نگر و وفادار به کلان‌نظریه ماتریالیسم تاریخی از تحولات اجتماعی قفقاز به دست می‌دهند که سرشت تعمیم‌گرای آن مانع از درک ویژگی‌های متمایز قفقاز و مردمان و ساختارهای فرهنگی متنوع آن است. برای نمونه بنگرید به: آرانوا و اشرفیان: ۱۳۵۵ و نیز: Petrushevskii, 1941; ibid, 1949; Leviatov, 1948; Ashurbeili, 1964; Efendiev, 1961; Abdulaev, 1965.

۳. نیز بنگرید به: مجیدزاده: ۱۳۶۸.

4. Caspian Gates

۵. برای بررسی این موضوع از منظر باستان‌شناسی بنگرید به: Gadjev, 2017, pp. 121-131؛ بلاذری ساخت رقم چشمگیری قلعه را در آن سوی «سد اللبن» به قباد نسبت داده است که اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد (بلاذری، ۱۳۱۹، ص. ۲۰۳) ابن خردادبه، تعبیر «قصر» را به کار گرفته است (ابن خردادبه، ۱۹۲۷، ص. ۱۲۳).

۶. بنگرید به: وزیراف، ۱۳۸۶؛ باکیخانوف، ۱۳۸۳، ص. ۵۲.

۷. برای نمونه بنگرید به: بلاذری، ۱۳۱۹، صص. ۲۰۰-۲۰۳؛ مقدسی، ۱۸۷۷، صص. ۳۷۴-۳۷۶؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۹، ج. ۲/ ۳۳۲-۳۳۹؛ D'hosson, 1828, pp. 54-55.

۸. شمار شاعران پارسی‌گویی که در اران و شروان این دوره می‌زیستند بسیار چشمگیر است و پرداختن به حیات هر یک از آن‌ها می‌تواند پرتوی بر محیط پویا اما ناشناخته فرهنگی این زادبوم در سده‌های چهارم تا ششم هجری بیفکند. خوشبختانه آثار اکثر این شاعران که راوی محیط فکری و فرهنگی خود بودند از گزند روزگار در امان مانده است و می‌تواند دست‌مایه تحقیقات پرشماری شود. نمونه‌ای از این تحقیقات پژوهش غفار کندلی هریسچی (۱۳۷۴) است که البته به‌رغم ارزش و اهمیت علمی آن درخور نقد است. در تذکره نزهت المجالس فهرستی طولانی از شاعران ایرانی این دوره به‌دست داده شده است و مصحح فاضل این مجموعه نیز در پیشگفتار خویش بر چاپ اثر، نکته‌های مهمی را بازگفته است (نک. شروانی، ۱۳۷۵، صص. ۲۰-۴۶).

۹. در کنار این مصیبت‌ها که عامل انسانی در آن محوریت داشت، از سهم حوادث طبیعی نیز که جز در مقیاس وسیع و فاجعه‌بار ذکری از آن‌ها در منابع نیامده است، نباید غافل شد. بنداری ذیل حوادث سال ۵۴۳ ق از زلزله مهیبی در گنجه خبر می‌دهد که «شهر را در زمین فرو برد و سیصد هزار تن از اهالی آن را هلاک کرد» (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶، صص. ۲۲۵-۲۲۶). در منابع گرجی نیز به زلزله مهیبی نزدیک به همین زمان اشاره شده است که بارو و ارگ شماخی را از جای کند و مردم شهر را نابود کرد (Brosset, 1849, p. 436). در سال ۱۰۱۷ق زلزله‌ای اتفاق افتاد که در اثر آن «یک برجی که در قلعه دربند ساخته بودند، منهدم شد» (منجم یزدی، ۱۳۹۸، ص. ۴۵۳).

۱۰. در متن اصلی مقیاس «Peece» آمده است که متأسفانه اندازه آن مشخص نیست.

۱۱. در کنار دربند و دیگر شهرهای کهن شروان این روزگار، برخی مراکز شهری جدید نیز در این دوره شکل گرفت و توسعه یافت که محمودآباد و گشتاسفی از آن جمله بودند. اشاره‌های پرشمار صفوة‌الصفاء و دیگر منابع از رونق این دو کانون شهری در سده‌های هشتم و نهم هجری حکایت دارد: ابن‌بزاز، ۱۳۷۶، صص. ۱۹۶-۱۹۷، ۱۰۱۴، ۱۰۲۲؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، صص. ۹۱-۹۳؛ امینی هروی، ۱۳۸۳، ص. ۱۴۴.

۱۲. نیز بنگرید به: امینی هروی، ۱۳۸۳، صص. ۵۰-۵۹، ۱۱۹-۱۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰، ج. ۲، صص. ۴۵۶-۴۶۲، ۵۰۱-۵۰۷، ۵۵۸-۵۵۹؛ خورشاه بن قباد حسینی، ۱۳۷۹، صص. ۵-۱۵، ۱۴۲-۱۴۶، ۲۰۳-۲۰۵؛ روملو، ۱۳۵۷، صص. ۱۴۳-۱۴۵، ۳۷۰-۳۷۶، ۴۲۲-۴۲۵؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳، صص. ۵۹-۶۷، ۹۷-۱۰۱، ۳۱۵-۳۲۱، ۶۷۶-۶۸۷، ۷۰۲-۷۰۴؛ اسکندربیک منشی، صص. ۱۸-۲۰، ۷۹-۸۲، ۲۳۰-۲۳۷، ۲۶۱-۲۷۱، ۶۸۸-۶۹۱، ۷۲۰-۷۳۶، ۷۴۶-۷۵۳؛ خوزانی اصفهانی، ۲۰۱۵، ج. ۳، ۳۷۳-۳۷۲، ۳۸۷-۳۹۰، ۴۳۴-۴۵۸، ۶۷۱-۶۷۲.

۱۳. گزارش تلاش‌های شیخ حیدر و شاه اسماعیل یکم برای تصرف دربند و کیفیت آن در این منابع آمده است: حیاتی تبریزی، ۲۰۱۸، صص. ۱۶۶-۱۶۹؛ سفرنامه ونیزیان در ایران، ۳۴۲-۳۴۳، ۴۲۹، ۴۵۴؛ جهانگشای خاقان، ۴۴، ۳۰۷-۳۰۸؛ اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ص. ۲۰، حسینی قمی، ۱۳۸۳، ص. ۳۸، ۹۸.

۱۴. برای آگاهی از وضعیت حاکم بر دربند در این دوره و چندوچون بازیابی اقتدار ایران بر این ارگ شهر راهبردی در دوره شاه عباس یکم، بنگرید به: حسینی قمی، ۱۳۸۳، صص. ۳۲۱، ۳۷۲، ۶۷۸، ۷۱۳-۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۰، ۷۳۷-۷۳۸، ۷۵۹-۷۶۰، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۴-۶۲۵، ۶۳۸، ۷۰۹؛ تکتاندرن دریابل، ۱۳۵۱، صص. ۷۲-۷۳؛ منجم یزدی، ۱۳۹۸، صص. ۴۲۶-۴۳۱؛ باکیخانوف، ۱۳۸۳، صص. ۱۳۷-۱۴۰؛ فضلی‌بیگ خوزانی و اسکندربیک منشی علاوه بر اخبار دربند در این دوره، گزارش جالبی از استحکامات این شهر و بازسازی و توسعه آن به فرمان شاه عباس یکم به‌دست داده‌اند: خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸، ص. ۲۱۸، ۲۷۹؛ همو، ۲۰۱۵، ج. ۳، صص. ۴۳۵-۴۳۸؛ اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ص. ۷۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۶۱-۲۶۴، ۷۳۴-۷۳۶.

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

۱۵. طبق گزارش تذکره/الملوک، مداخل در بند در پایان دوره صفویه برابر با شش هزار و چهارصد و هشتاد و هفت تومان و سه هزار و نهصد و پنجاه و پنج دینار (۶۴۸۷۳،۹۵۵ دینار) بود. وزیری این مبلغ را برابر با هفت هزار و هفتصد و نود تومان و پنج هزار دینار و کسری (۷۷،۹۵۰،۰۰۰) و میرزا رفیع انصاری آن را برابر با هفت هزار و هفتصد و نود و یک تومان و سه هزار و هفتصد و هجده دینار (۷۷،۹۱۳،۷۱۸ دینار) برآورد کرده است: تذکره/الملوک، ۱۳۶۸، ص. ۷۸؛ وزیری، ۱۳۷۱، ص. ۷۷؛ میرزارفیع انصاری، ۱۳۹۷، ص. ۲۱۳.

۱۶. در پایان پادشاهی شاه عباس یکم، فرخ سلطان چرخس عهده‌دار حکومت در بند بود: خوزانی اصفهانی، ۲۰۱۵، ج. ۳/ ص ۱۰۰۴؛ اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۸۸.

۱۷. در رساله دستورالملوک، این رقم ۹۰۰ نفر آمده (میرزارفیع انصاری، ۱۳۹۷، ص. ۲۱۳) و علی‌نقی وزیری آن را ۱،۲۰۰ نفر ضبط کرده است (وزیری، ۱۳۷۱، ص. ۷۷).

۱۸. درباره راه‌های تجاری و نظامی شمال قفقاز بنگرید به: Lemerrier-Quelquejay, 1985, pp. 1-19.

۱۹. درباره این شخصیت جالب بنگرید به مقاله ویلم فلور در دانشنامه/ایرانیکا:

<https://www.iranicaonline.org/articles/struys-jan>

۲۰. در زمینه یورش استنکارازین و قزاق‌های دُن بنگرید به: جمالزاده، ۱۳۷۲، صص. ۱۵۸-۱۶۵.

۲۱. بعید نیست منظور از این یونانی‌ها که اولتاریوس هم به آن اشاره دارد (Olearius, 1669 و حج. 229)، بازرگانان ایتالیایی باشد که در ربع پایانی سده نهم/پانزدهم، مدتی در این شهر حضور و فعالیت داشتند.

۲۲. نیز بنگرید به: Matthee, 2004, pp. 179-220.

۲۳. برای مطالعه درباره ساختارهای فرهنگی و اجتماعی - معیشتی مردمان کوه‌نشین شمال قفقاز بنگرید به:

Lemerrier-Quelquejay, 1984.

۲۴. «سابق سمت ذکر یافت که کناس ایلچی، که از جانب پادشاه خورشیدکلاه روس بسفارت در اصفهان بهره‌یاب تقبیل عتبه علیا گشته، از ملتزمان رکاب همیون می‌بود، چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف روسیه بود، از ضمیر انور می‌گذشت، ایلچی از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته، در باب آن امر سه ماه استمهال کرد و بدولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض نمود. پادشاه خورشیدکلاه چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست، در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاد و کناس را بتخلیه ولایات مأذون ساخت. لهذا در آن روز میمنت‌اندوز عقد مصالحه فیما بین دولتن علیتین بوقوع پیوست. از طرف قرین‌الشرف حضرت ظل‌اللهی، حکام بولایات تعیین و در بند و بادکوبه و سالیان را ضبط، و مقرر گردید اسرائی که در دست روسیه باشند جمعاً باز یافت و ولایات را تا قلعه سولاق که رأس‌الحد ممالک جانبین است، تصرف کرده، سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند» (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص. ۲۴۷). جان کوک نیز که در بهار ۱۷۴۶/۱۱۵۹

از مسیر زمینی حاجی ترخان به دریند آمده بود، رود سولاق را مرز ایران و روسیه معرفی می‌کند: Cook: 1770, vol.2/p. 328.

۲۵. نیز بنگرید به: مروی، ۱۳۶۴، ج. ۲/صص. ۸۷۰-۸۷۲. گزارش مفصل‌تر و کمابیش انتقادی مروی از ماجرای مهدی‌خان، اطلاعات بیشتری درباره علت شورش دربندیان و قتل این حاکم گماشته نادر در اختیار می‌نهد: همو، ۱۳۶۴، ج. ۲/صص. ۶۴۴-۶۴۷.

منابع

- ابن بزاز اردبیلی، ت. (۱۳۷۳). *صفوة الصفا در ترجمه احوال و اقوال و کرامات شیخ صفی‌الدین اسحاق اردبیلی*. تصحیح غ.ر. طباطبائی مجد.
- ابن رسته (۱۸۹۲). *کتاب العلاقات النفیسه*. چاپ دخویه. لیدن: مطبعة بریل.
- ابن مسکویه، ا. (۱۳۸۰). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*. ج. ۵. چاپ ع. آیتی. تهران: سروش.
- ابن اثیر، ا. (۱۴۰۷ق.). *الکامل فی التاریخ*. ج. ۸. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خردادبه (۱۸۸۹). *کتاب المسالك و الممالك*. چاپ دخویه. لیدن: مطبعة بریل.
- ابوالقاسم ابن حوقل (۱۹۳۸). *کتاب صورة الارض*. چاپ کرامرس. لیدن: مطبعة بریل.
- استرآبادی، م. (۱۳۴۱). *جهانگشای نادری*. به کوشش ع. انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسکندریگ منشی ترکمان (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح ا. افشار. تهران: امیرکبیر.
- اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجاریه* (۱۳۸۷). ترجمه ر. مسلمانیان قبادیانی و ب. مسلمانیان قبادیانی. به کوشش ح. احمدی. تهران: مرکز انتشارات وزارت امور خارجه.
- اشرف، ا. (۱۳۵۳). ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی. *مطالعات جامعه‌شناختی، دوره قدیم*، ۴، ۷-۴۹.
- اشرف، ا. (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*. تهران: زمینه.
- اشرفیان، ک. ز. و آرانوا، م. ر. (۱۳۵۶). *دولت نادرشاه افشار*. ترجمه ح. امین. تهران: شبگیر.
- اصفهانی، م. (۱۳۶۸). *خلاصه السیر، تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*. تهران: علمی.

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

افوشته‌ای نطنزی، م. (۱۳۷۳). *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*. تصحیح ا. اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی.

امینی هروی، ص. (۱۳۸۳). *فتوحات شاهمی*. تصحیح م.ر. نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اولیا چلبی، م. (۱۳۱۴ق.). *اولیاچلبی سیاحت‌نامه‌سی*. چاپ ا. جودت. استانبول.
باربارو، ج.، و همکاران (۱۳۸۱). *سفرنامه ونیزیان در ایران* (شش سفرنامه). ترجمه م. امیری. تهران: خوارزمی.

باکیخانوف، ع. (۱۳۸۳). *گلستان ارم*. تصحیح ع. علیزاده و همکاران. تهران: ققنوس.
بلاذری، ا. (۱۳۱۹ق.). *کتاب فتوح البلدان*. چاپ دخویه. قاهره: شرکه طبع کتب العربیه.
بنادری اصفهانی، ف. (۱۳۵۶). *زبدۃ النصره و نخبۃ العصره یا تاریخ سلسله سلجوقی*. ترجمه م. جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

پاکزاد، ج. (۱۳۹۰). *تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران از آغاز تا دوران قاجار*. تهران: آرمانشهر.
تکتاندرفن دریابل، ژ. (۱۳۵۱). *ایترپرسیکوم، گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول*. ترجمه م. تفضلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

جمالزاده، م.ع. (۱۳۷۲). *تاریخ روابط روس و ایران*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل) (۱۳۶۴). تصحیح الله دتا مضطر. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

حبیبی، س.م. (۱۳۸۴). *از شار تا شهر: تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن، تفکر و تأثر*. تهران: دانشگاه تهران.

حسینی قعی، ق. (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*. ج ۲. تصحیح ا. اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
حمدالله مستوفی قزوینی (۱۳۶۲). *نزهت القلوب*، تصحیح گای لیسترنج. تهران: دنیای کتاب.
خواندمیر، غ. (۱۳۸۰). *حبیب السیر فی اخبار ابناء البشر*. زیر نظر م. دبیرسیاقی. تهران: خیام.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*. تصحیح و تحشیه م. روشن و م. موسوی. تهران: البرز.

رضا، ع. (۱۳۸۶). *ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
رفیع انصاری، م. (۱۳۹۷). *دستورالملوک، متن کامل بر اساس نسخه حیدرآباد هند*. به کوشش نیوواکی گُندو. توکیو: مؤسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، دانشگاه مطالعات شرقی توکیو.

رهبرین، ک. (۱۳۴۹). *نظام ایالات در دوره صفویه*. ترجمه ک. جهان‌داری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

روملو، ح.ب. (۱۳۸۴). *احسن التواریخ*. چاپ ع. نوایی. ۳ ج. تهران: اساطیر.
سمرقندی، ع. (۱۳۸۳). *مطلع السعیدین و مجمع البحرین*. ۴ ج. به اهتمام ع. نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شاملو، و. (۱۳۷۱). *قصص الخاقانی*. س.ح. سادات ناصری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شروانی، ج. (۱۳۷۵). *نزه المجالس*. تصحیح، تحقیق، مقدمه و تعلیقات از م.ا. ریاحی. تهران: علمی.

غفاری کاشانی، ا. (۱۳۶۹). *گلشن مراد*. به اهتمام غ.ر. طباطبائی مجد. تهران: زرین.
فضلی خوزانی اصفهانی (۱۳۹۸). *افضل التواریخ، روزگار و زندگانی شاه طهماسب اول صفوی* (۹۳۰-۹۱۴ ه.ق.). دفتر اول از مجلد دوم. به کوشش ا. اشراقی و ق. پیشنمازاده. تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.

کاتف، ف.آ. (۱۳۵۶). *سفرنامه کاتف*. ترجمه م. همایون‌فرد. تهران: کتابخانه ملی ایران.
کندلی هریسچی، غ. (۱۳۷۴). *خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او*. ترجمه م.ه. حصار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

گلستانه، ا. (۱۳۵۶). *مجمل التواریخ*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

شهرنشینی در موقعیت مرزی:.... جواد مرشدلو

- مجیدزاده، ی. (۱۳۶۸). *آغاز شهرنشینی در ایران*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مرشدلو، ج. (۱۳۹۷). سیاست و شهرنشینی در قفقاز پیشاستعماری: نقش عامل سیاست در تحول حیات شهری شماخی در سده دوازدهم/هجدهم. *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، ۱، ۱۸۳-۲۱۲.
- مروی، م.ک. (۱۳۶۴). *عالم‌آرای نادری*. مقدمه، تصحیح و تحشیه م.ا. ریاحی. ۳ ج. تهران: زوار.
- مسعودی، ع. (۱۹۶۵-۱۹۷۹). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ج ۲. چاپ شارل پلا. بیروت.
- مقدسی، م. (۱۸۷۷). *کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. چاپ دخویه. لیدن: بریل.
- منجم یزدی، م.ج. (۱۳۹۸). *تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)*. *تاریخ ایران در روزگار شاه عباس صفوی*. تصحیح م.ع. صادقی. تهران: نگارستان اندیشه.
- میرزاسمیعا (۱۳۶۸). *تذکره الملوک*. به کوشش س.م. دبیرسیاقی. به ضمیمه سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی. ترجمه م. رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- مینورسکی، و. (۱۳۸۷ الف). *تاریخ شروان و دربند*. ترجمه م. خادم. تهران: نشر کتاب مرجع.
- نسوی، ش. (۱۳۸۴). *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات م. مینوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- نصیری، ع.ن. (۱۳۷۱). *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*. تصحیح ی. رحیم‌لو. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نصیری، م. (۱۳۷۳). *دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه.ق)*. تصحیح م.ن. نصیری مقدم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- واله اصفهانی، م.ی. (۱۳۷۲). *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*. به کوشش م.ه. محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- واله قزوینی اصفهانی، م.ی. (۱۳۸۰). *خلد برین، تاریخ ایران در روزگار شاه صفی و شاه عباس دوم (۱۰۲۸-۱۰۷۱ ه.ق)*. تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات م.ر. نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

وحید قزوینی، م.ط. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. تصحیح س.س. میرمحمدصادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وزیراف، ح. (۱۳۸۶). *دربندنامه جدید*. تصحیح ج. کیانفر. تهران: میراث مکتوب.

یوسفی‌فر، ش. (۱۳۸۴). تأملاتی در مقوله شکل شهر و مناسبات شهرنشینی در سده‌های میانه تاریخ ایران. فرهنگ، ۵۶، ۲۱۷-۲۶۱.

یوسفی‌فر، ش. (۱۳۸۹). الگوهای پیدایش شهر و شهرنشینی در تاریخ ایران. *تاریخ ایران*، ۶۴، ۱۴۵-۱۷۰.

Abdullaev, G. V. (1965). *Azerbaidzhan v xviii veke i vzaimootnesheniia ego c rossiei*, Baku, Izdatel'stvo Nauk.

Aimé-Martin, L. (ed.) (1848). *Lettres édifiantes et curieuses concernant l'Asie, l'Afrique et l'Amérique*, 4 tomes, éd. Société du Panthéon littéraire, Paris. vol. IV.

Barbaro, J., & Contarini, A. (1873). *Travels to Tana and Persia: A narrative of Italian travels in Persia in the 15th and 16th centuries*, London: Hakluyt society.

Beiberstein, Marshahh von (1798). *Tableau des provinces situées sur la côte occidentale de la mer caspienne entre les fleurs Terek et Kour*, St. Petersburg: n.p.

Bell, J. (1762). *Travels from St. Petersburg in Russia to Diverse Parts of Asia*, Glasgow: Gale, ECCO.

Bosworth, C. E. (1997). al-Ḳabḳ. in *Encyclopedia of Islam*, 2d edition, vol. V, p. 341.

Brosset, M. (1849). *Histoire de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIXe siècle*, vol. I, S. Petersburg: Imperimerie de l'Académie impériale de sciences.

Caves, R. W. (ed.) (2005). *Encyclopedia of the City*, Rutledge, London & New York.

Cook, J. (1770). *Voyages and Travels through the Russian Empire, Tartary and Parts of the Kingdom of Persia*, 2 vols. Edinburgh: published by the author.

D'hosson, M. C. (ed.) (1828). *Des peuples du Caucase, des pays au nord de la mer noire et de la mer caspienne, dans la dixième siècle ou voyage d'Abou-el-Kassim*, Paris.

- Gadjiev, M. (2017). Construction Activities of Kavâd I in Caucasian Albania. *Iran and the Caucasus*, 21 (2017), 121-131.
- Gaube, H. (2008). Iranian Cities. in Salma K. Jayyusi et al. (eds), *The City in the Islamic World*, Leiden & Boston: Brill.
- Gerber, Y. G. (1760). *Opisanie Stran i narodov vdol' zapadnogo berega kaspiyskogo moria 1728 g. Istoria geografia i etnografia Dagestana*, St. Petersburg: Uchebniki dlia Shkoli.
- Gmelin, S. G. (2007). *Travels through northern Persia, 1770-1774*, translated and annotated by Willem Floor, Mage Publishers.
- Hanway, J. (1753). *An Historical Account of British Trade over the Caspian Sea*. London.
- Hayati Tabrizi, Q. B. (2019). *A Chronicle of the Early Safavids and the Reign of Shah Esmâ'î (907-930/1501-1524)*, Persian Edition and Introduction by Kioumars Ghereghlou, New York: American Oriental Society.
- Kartlis Tskhovreba (KT). A History of Georgia*. Tbilisi: Artanuji Publishers.
- Khuzani Isfahani, F. B. (2015). *A Chronicle of the Reign of Shah 'Abbas*, ed. & introduction by Kioumars Ghereghlou, London: Gibb Memorial Trust.
- Lemercier-Quelquejay, Ch. (1985). Les routes commerciales et militaires au Caucase du Norde au XVIème et XVIIème siecles. *Central Asian Survey*, vol. 4, no. 3, 1-19.
- Lemercier-Quelquejay, Ch. (1984). La Structure sociale, politique et religious du Caucase du nord au XVIe siècle. *Cahiers du monde russe et sovietique*, 2/3, 125-142.
- Leviatov, V. N. (1948). *Ocherki iz istorii Azerbaidzhana v XVIII veke*. Baku: Elm.
- Matthee, R. (2004). Blinded by Power: The Rise and fall of Fath Ali Khan Daghestani, Grand Vizier under Shah Sultan Hoseyn Safavi (1127/1715-1133/1720). *Studia Iranica*, 33, 179-220.
- Nikitin, A. (1958). *Khozhenie za Tri Moria Afanaci Nikitina, 1466-1472 gg.*, Moscow.
- Olearius, A. (1669). *The Voyages and Travells of the Ambassadors Sent by Frederick Duke of Holstein...*, 3 vols. London.
- Petrushevskii, I. P. (1949). *Ocherki po istorii feodal'nikh otnosheniïy v Azerbaidzhane I Armenii v XVI- nachale XIX vv.* Leningrad.
- Pliny, G. (1855) *Natural History of Pliny*, with an English translation by John Bostock & H. T. Riley, vol. II, London: Henry G. Bohn.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

Procopius, (1928). *History of the Wars*. leob Classical Library, vol. I,
Strabo, (1969). *The Geography of Strabo*. with an English translation.
London: Leob Classical Library.

Urban Life in a Peripheral Situation: Urban Life of Darband in Islamic Period

Javad Morshedloo*¹

Received: 21/01/2022 Accepted: 26/02/2022

Abstract

This study deals with the problem of urban life in north Caucasus as a significant component of the region's' social history. Concentrated on Darband (Derbent) as an archaic and long-lasting town, and applying a causal explanative approach, it investigates the relationship between the geographical situation of this town, the contribution of nomadic people and Caspian marine trade in developments of the social life of this ancient town. The main focus is on 17th and 18th century, however, it sheds some light on previous times as well. The main question which this study aims to provide an answer is that what causes and obstacles deprived the region of a glorifying, lasting and well-developed urban life. It seems that the peripheral situation of Darband in the northern corner of Persian empires, while provided it with a kind of urban life within the politics of frontier management and constructing fortifications, caused a frustrating condition which hindered its urban development. The main cause of this frustration was the presence of a multitude of nomadic peoples who were living in north Caucasian steppes and mountainous areas in the nearby. This nomadic people, a large number of whom were living in Daghestan, were ready to be employed by the rival powers and in most periods invaded the town. Yet, the fact that Darband throughout its long history enjoyed an excellent geographical situation in north-western corner of the Caspian sea, made it possible to hold its limited urban life.

Keywords: Caucasus; Daghestan; Darband; Nomads; urban life.

1 . Assistant Professor of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
(Corresponding author) Email: J.morshedloo@modares.ac.ir.
<https://orcid.org/0000-0002-7616-295X>